

## تفکر محافظه کارانه عصر ناصری

عطاء الله حسنی \*

از آن زمان که آریازمن، جد اعلاى داریوش هخامنشى، در لوحه‌ای نویسانند: «این کشور پارس که من دارم... خدای بزرگت اهورا مزدا [آن را] به من عطا فرمود به خواست اهورا مردا من شاه در این کشور هستم...»<sup>(۱)</sup> تزامنی که تیمور خطاب به شاه مصر نوشت: «حضرت مالک الملک... عنان حل و عقد و قبض و بسط پادشاهی عالم و فرمانروایی بنی آدم در قبضه اقتدار ما نهاده... و از میان سلاطین دوران... ذات بی مثال ما را برگزید و خلعت جهانداری و جهانگیری به ما از زانی داشته...»<sup>(۲)</sup>. و سلاطین منجم یزدی از زبان ناه اسماعیل دوم صفوی گفت:

تاج بر فرق من خدای نهاد  
کوشش خلق باد باشد باد<sup>(۳)</sup>

و تا اولین حاکمیت قاجاران که وقایع نگاری، فتحعلی شاه را «عقل کل»<sup>(۴)</sup> قلمداد کرد و جهاد به نویسان، او را «جلو، نور قدس و نخله طور اس و مظهر صنع الهی و زیور تخت پادشاهی»<sup>(۵)</sup> خواندند و مخالفت او را «مخالفت با خدا و موجب غضب الهی»<sup>(۶)</sup> دانستند، سنت پادشاهی و تفکر مشروعیت الهی شاهن، ترد بسیاری از خواص و به تبع ایشان عامه مردم امری طبیعی و بی‌بدیل تلقی می‌شد.

اما عصر حاکمیت قاجاران، عصر آب افکندن به خوابگاه مورچگان بود، عصر آگاهی و تغییر آگاهی بر مظاهر تمدنی غرب، به وجود اندیشه تسخیر ممالک بعیده<sup>(۷)</sup> از جانب ممالک اروپایی، به واپس ماندگی<sup>(۸)</sup> و تغییر در وضع موجود.

اساسی‌ترین تغییر این عصر، تغییر در تفکر سیاسی و اجتماعی و در شیوه نگرش مردم به زندگی بود که به تغییر نسبی در ساختار سنتی قدرت انجامید. این امر، که متأثر از نتایج تلاش پانصد ساله متفکران اروپایی بران یافتن پاسخی مطلوب به چگونگی زیستن بود، یکصد سال به درازا کشید. در این مدتی نه چندان طولانی، مشروعیت الهی شاهان، نظراً و عملاً مورد تردید قرار گرفت و «قانون» به عنوان معیار مشروعیت، جایگزین آن شد؛ قانونی که چون در عمل مشروعیت عام نیافت،<sup>(۹)</sup> نتوانست

ساختاری نظام‌مند و مردم‌مدار پدید آورد. از این رو، خودکامگی - که وجود آن از جمله بهانه‌های حرکت قاتون خواهی بود<sup>(۱۱۰)</sup> - در اندک مدتی همچون کسی که از در رانده شده باشد از پنجره باز آمد و در ساختار نوین جایگاهی مشروع یافت. در نتیجه، انقلاب - که سنت‌گرایان میراث خویش آن را «سراب» می‌خواندند<sup>(۱۱۱)</sup> - به انحراف کشیده شد و جوانان پرشور، خواهان انقلابی دیگر شدند.<sup>(۱۱۲)</sup>

نشانه‌های آگاهی و خودیابی از همان دهه‌های نخست حاکمیت قاجاران ظاهر شد. با وجود این که روابط بین ایران و اروپا، به صورت آمد و شدهای هر از گاهی، چند صد سال پیش از این دوران آغاز شده بود، تراکم آمد و شدها و انعکاس مکتوب دیده‌ها و شنیده‌ها در عصر قاجاریه قزونی گرفت و عامل بیداری و خود آگاهی تدریجی ایرانیان شد. دیون سالاران به وجود نظام‌های حکومتی غیر مطلقه و نهادهای مردم‌مدار اروپایی آگاهی یافتند،<sup>(۱۱۳)</sup> و نویسندگان با ذکر اقدامات دولتمردان دیگر کشورها به تنبه خاطر دولتمردان ایرانی پرداختند و از لزوم به دایره آدمیت: در آمدن سخن گفتند. دنبلی، در ذکر شرح حال پطر کبیر، به بزرگ‌نمایی اقدامات او پرداخته و پطر را به خاطر انتقال تجربیات مدنی مردم اروپا به مملکت خودش می‌ستاید و می‌نویسد که پطر اول پس از مراجعت از فرنگ... جماعت روس را که آن زمان حکم حیوانات و بهایم و سیاح داشتند به دایره آدمیت آورد و خود در انتظام نظام مملکت می‌کوشید و در اندک زمانی سی‌هزار سپاه به نظام آورد و به تدریج ارباب صنایع از هر جا روی به مملکت روس آوردند و انتشار صنعت‌های خوب کردند و صنایع آنجا نیز مثل سایر قوال فرنگ شهرت کرد.<sup>(۱۱۴)</sup>

مسافران هند و اروپا نیز به تذکر حقوق ملت، تحدید اختیارات شاه، تأسیس مجلس شورا و خانه عدالت و لزوم انتظام امور سلطنت و مملکت پرداختند میر عبداللطیف خان شوئری می‌نویسد که در اروپا:

«... حکما... به فکر انتظام سلطنت افتادند و آخر الامر همه را رأی بدین قرار گرفت که پادشاه را مسلوب الاختیار کنند... [پادشاه] قتل نفس یا اضرار احدی حتی زدن یکی از خاعمه خود را قائل نیست. مادام که حکم قضات نشود هیچ سیاستی [سیاسی] اجرا نگردد... بعد از سلب اختیار از پادشاه، قوائم سلطنت را به سه امر مضبوط ساختند: پادشاه و امرا و رعایا. بدین نحو که هر امری از امور عظیمه اتفاق افتد مادام که این سه فرقه بیک رأی نزنند آن کار صورت نگیرد. خانه‌ای بسیار عالی در پایتخت بنا نهادند و به شورا و خانه مشورت مرسوم ساختند و به رعایای پله و بلوکت نامی قلمرو پیشام دادند که رعایای هر شهر و لویه از جانب خود هر که را سزاوار دانست وکیل کنند که در پایه سریر سلطنت حاضر باشد تا کارها به مشورت همگی انجام یابند... و به جهت رفع مناقشات و مخاصمات بین الناس... در بلدان عظیمه و قراء معمر بزرگ خانه‌ای بنا نهادند و به خانه عدالت مرسوم سازند...»<sup>(۱۱۵)</sup>

میرزا ابوطالب خان، با توجه به ساختار قدرت در انگلستان، مجلس را پادشاه واقعی قلمداد می‌کند

و می‌نویسد:

... چون پادشاه و امرا بدون فتوای برلست (پارلمان) بر کاری اقدام نمی‌نمایند، بر احکام پادشاهی نیز که مخالفت می‌رأیدند از باشد به بهاء، عدم رعای دولت غلبه تواند کرد... در حقیقت سلطان با استقلال است. (۱۶)

سدهٔ نخست حاکمیت قاجاران بهار نیکویی داشت: آگاهی به بیداری، و بیداری به اصلاح طلبی در رکان نظام مطلقه انجامید؛ رفع ظلم و ترقی خویشی کعبهٔ آمال شده، شروعت الهی شاه در رأس ساختن قدرت، نشانه قرار گرفت؛ و ادبیات ظلم‌سنیز نصیحتگر جای خود را به ادبیات سیاسی چالشگر سپرد. میرزا ملکم خان نوشت:

«نصیحت در طبیعت ظالم مؤثر نمی‌آیند. قیوس به اوایل قرن حلالا، غفلا فهمیدند که به جهت ظلم و رفع ظلم املا به طایفه نباید پرداخت بلکه به مظلوم باید گفت که: ای خرا! تو که در قوت و عدت و مکتب به مراتب از ظالم بیشتری نو چیرا متحمل ظلم می‌شوی؟ از خواب غفلت بیدار شو! گورد پدر ظالم را بسوزان.» (۱۷)

ملکم که «غفلت و بی‌قیدی اولیوی... دولت، را علت «خرابی‌های ایران» می‌دانست، چارهٔ درد را در «علم و بصیرت»، و «راه ترقی و اصول نظم» را در «قانون» می‌دید و بر این باور بود که چون قانون حاصل معجزهٔ عقل انسان اروپایی است، چاره‌های جز اخذ آن وجود ندارد. وی در پاسخ به این سخن که «اینجا فرنگ نیست که هرکس هرچه بخواهد مجری بدارد؛ علما و مجتهدین پوست از سر ما می‌کنند» می‌گوید: «... مجتهدین را بر جهت متهم نکبید. باز آنان در ایران هرگاه کسی هست که معنی نظم یورپ را بفهمد بیان مجتهدین است.» (۱۸)

البته پیش از سی سال به درازا کشید تا ملکم خان به تجربه آموخت که مقاومت در برابر تغییر، به ویژه از جانب فخرهای پرنفوذ جامعه، واقعیستی نگارناپذیر است. از این رو شیوهٔ تبلیغی خود را بر تاکتیک جدیدی استوار ساخت و پیام دیرین رابه جامعه‌ای و آراست. این بار عقیدهٔ مذهبی شیعیان دربارهٔ حکومت را دستویز حمله به مشروعیت شاه قرار داد و نوشت:

«موافق مذهب شیعه، سلطنت حاکمانهٔ ایران خلاف اصول اسلام و شاه ضابط است. بنا به این عقیدهٔ مذهبی، امروز در ایران در حکومت است؛ یکی مشروع که متعلق به علمای دین است، یکی دیگر غصبی که دستگاه ظلمه می‌گویند خدام دولت مشروع، یعنی مجتهدین، بالمعروفه دشمن این دستگاه هستند... حال تصور فرمایید و تکی، اساس چنان سلطنت متعوب جمیع معایب یک ادارهٔ دلخواه و کج‌سینه مدت چهل سال افزوده شو؛ از جازار و بغض ملت و ترژول و فلاکت چنان سلطنت به چه پایه باید رسیده باشد.» (۱۹)

میرزا ملکم خان با ارجحندی قوانین انگلیس و عثمانی معتقد بود<sup>(۲۰)</sup> و باور داشت که «قانون اعظم» در جمیع دول منشأ کرامت‌های بسیار شده است و می‌تواند در مملکت ما نیز برقرار شود. او این قانون را مطابق با اصول اسلام می‌دانست و می‌گفت: «... می‌توان گفت سایر دول قانون اعظم خود را از اصول اسلام اخذ کرده‌اند.»<sup>(۲۱)</sup> وی با چنین استاری ابدوار بود که از سوی علما مورد حمایت قرار گیرد؛ یا دست کم بتواند گروهی مخالفان قوی دستِ مستظهر به حمایت عمومی را در

برای شاه قرار دهد. همزمانی این اقدامات با جنبش معروف به تنباکو و رودر رویی علمای دخیل در آن با حاکمیت، در جهت گیری نوین او بی تأثیر بود.

از این رو، میرزا ملکم خان علما را به تشکیل هسته های مقاومت حزب الله یا «اردوی اتفاق» (۲۲) فراخواند؛ و خواستار ایجاد شورائی کبری و تحدید سلطنت به حدود الهی شد؛ (۲۳) و احیای ایران را موقوف به اجرای قوانین عدل الهی دانست؛ (۲۴) و خواستار تدوین قانون اعظم یا قانون القوانین شد. (۲۵) او نوشت:

«ناید مستبدین و علمای ارباب قلم و اصحاب کلام فواید قانون و لزوم اتفاق را در مدارس و بر سر کتوچه و بازار شب و روز گونزد خلق ایران سازند...» (۲۶) ما علم علمای اسلام را معلم و مرشد آدمیت خود قرار داده ایم... و هر لفظی که در قوال ما مطابق عین اسلام نباشد آن را از سیم قلب زد و لمن می کیم... (۲۷) در این ملک بدون قدرت اسلام یعنی بدون ریاست علمای اسلام هیچ کار با معنی هرگز از پیش نخواهد رفت... (۲۸) مقصود از احتیاج ماهه هیچ وجه این نیست که از برای خلق ایران قوانین توهه اختراع نمایم. آن قوانین و آن اصولی که خدا و پیغمبر و حکما به نشای اسلام با، دادند همه را خیلی مسجیع و کافی می دیم...» (۲۹)

حمله های بی پروای میرزا ملکم خان به قدرت مطلقه و چگونگی اداره نظام حکومتی که از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در پوشش قانون خواهی آغاز شده بود، با توجه به زمینه های قبلی و ورود مفاهیمی از قبیل «آزادی» و «مساوات» و «قانون» به ادبیات سیاسی ایران، در قالب تحریر رساله های مختلف نداوم پیدا کرد و با نشر روزنامه قانون در دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه شدت بیشتری یافت.

این مباحث نظری که عمدتاً از جانب دیوان سالاران و متجددین همفکر ایشان طرح می شد به طور طبیعی مخالفت ها و مقاومت های شدیدی را برمی انگیزخت. به ویژه اینکه به موازات توسعه افکار قانون خواهی - که در صورت تحقق، الزاماً آزادی و مساوات را به دنبال می آورد - برخی تحرکات عملی نیز از جانب جمهوری خواهان؛ (۳۰) بلیه، جمالی ها، سلکمی ها، (۳۱) و علما (۳۲) صورت می گرفت که باعث نگرانی دستگاه حاکمه و و بستگانش، از اقتدار مختلف، می شد. یکی از مدافعان سلطنت مقتدره در سال ۱۳۱۵ قمری نوشت: «... یهوده سرایان صفحه ارض که خود را جمهوری طلب و آزادی خواه نامیده اند در هر ممکت به سخن پردازی و ترانه سازی مشغول و به الحان مختلفه منکر هیات سلطنت مقتدره شده اند و حالت جمهوری را در نظر جلوه می دهند... فرمانروایی علمی است خداداده به کسب تحصیل نمی شود...» (۳۳) و دیگری، آنها را به اعتبار اینکه خواهان «قتل فرمانروایان و کشتن علمای اعلام و نهب و تقسیم اموال اغیا و هتک اعراض و ناموس مسلمانان و آزادی ادیان و برداشتن حجاب از سنوان و زنان و نصب امرای آرای قاسده خودشان» هستند، محکوم کرد و رساله ای با عنوان دلائل براهین الفرقان در رد عقاید مردکیان و جمهوری طلبیان نوشت. (۳۴)

تحریر اینگونه کتاب ها و رساله ها در دفاع از مشروعیت الهی پادشاه و وجوب سلطنت و انکار و تضییق و تکفیر مخالفان، به موازات توسعه مبارزات قانون خواهی شدت می گرفت. اگر برخی

گزارش‌ها که حاکی از وجود روحیهٔ مقاومت در ایرانیان در برابر تغییرات تازه است،<sup>(۲۵)</sup> مورد عنایت قرار گیرد؛ سخت و پرخطر بودن امر اصلاح و تغییر و سهولت تأثیرگذاری افکار محافظه‌کارانه در مردم آشکارتر می‌شود. میرزا ملکم خان در این باره می‌نویسد:

جناب وزیر! وضع پاسبای تازه برای ملت و منسلکت کاری است بسیار سخت و پرخطر، سهل نشمارید. در هر دولت و ملت که خواسته‌اند وضع قانون کنند و پاسبای بد را به نیک مبدل گردانند سال‌ها به طول انجامیده و خون‌ها ریخته شده است...<sup>(۳۶)</sup>

یکی از رساله‌هایی که نویسندهٔ آن به دفاع از پادشاه مختار مقتدرهٔ پرداخته و وجود سلطان را باز جل بر همین توحید و خدشناسی دانسته، رساله‌ای است که در پی می‌آید.<sup>(۳۷)</sup>

نویسنده گنگنام است. دوشمی دارد «از ارباب مناصب دیوانی» که خود را «جهان دیده و پرنیک‌کندن و تربیت یافته (سیویلایسون) و به همه زبان آشنا»<sup>(۳۸)</sup> می‌داند. این دوست، براساس این فرضیه که استقلال و استبداد شخص واحد، عادم فواید آزادی و حریت و مایهٔ خسران رعیت است، به بحث از حقوقی ملت و قوانین دولت می‌پردازد.

نویسندهٔ رساله، دیوانی مزبور را منکر منافع «وجود سلطان» دانسته، «بیچارهٔ ساده‌دل» خطایش می‌کند و آزادی مطلوب او را «هرج و مرج رعیت» می‌داند و رساله خود را به برابری در انبیا و وجوب وجود سلطان می‌آراید. سلطان مطلوب او «سایهٔ رحمت‌گردگاره است و همچون او «مختار و مقتدر و مبسوط‌الیده»، «آسایش عباد و امنیت بلاد» در سایهٔ وجود او حاصل می‌شود و «تحصیل نیک‌بخشی و سعادت‌مندی دنیا و آخرت، منوط و مربوط به وجود اوست؛ اگر «خلاف انصافی» از او مشاهده شود، مردم باید خود را مستحق عقوبت دانند، که او سایهٔ خداست؛ و «خدایوند به استیلا ابره ایشان را به سزای خودشان مبتلا کرده است. دولت نباید «تابع آرای سفیفة رعیت» باشد و ملت به نام آزادی نباید «گستاخی و خودسری» کند.

این رساله، نمونهٔ تفکر محافظه‌کارانه عصر ناصری است.<sup>(۳۹)</sup> تمکری که ریشه در سنت چند هزارساله دارد و مانند درختی است که پیک و شاخ و برگ دواینده، مگر دست محبت باغبانیش به شجرهٔ طیبه بدل گردانند!

### هو الله تعالی شأنه

مرا با یکی از ارباب مناصب دیوانی که خود را جهان‌دیده و پرنیک‌کننده و تربیت یافته (سیویلایسون) و به همه زبان آشنا می‌دانست، به اقتضای الفتح صحبت افتاد، تو سخن بیانش به خیرخواهی ملت و قوانین دولت عنان کشید. مفهوم کلمات او را معلول و معلوماتش را مجهول یافتم، زیرا که به اطلاع و اطّاب و استفسار مصادر چند از قبیل مسؤلوت و مدنیت و حریت، اهمیت این مطلب را می‌پروراند که: استقلال و استبداد شخص واحد عادم فواید آزادی و حریت و مایه خسران رعیت است. بلکه در کلیات بر منافع وجود سلطان

نکار داشت و افادات پراکنده و متهافت خود را به ذکر براهین قوت اثر اتفاق نفوس و بیاد نسمهای غیرمانوس مؤکد می نمود.

به اندک تأمل دیدیم بیچاره ساده دل کیفیت آزادی و حریت را از هرج و مرج و رعیت تمیز نداده همچو داند /۲/ که اگر از هر سری صدایی آید و کسی به گفت دیگری نمکین نکند عین آزادی خواهد بود و جمیع عیبها مرتفع خواهد گردید. نمی داند که از نوادر کلام عرب است: «رُبَّ عَتِيقٍ شَرِّ مَن رَقَّ»: ای بسا آزادی که بدتر از بندگی است و قوت اتفاق نفوس را از السنه و افواه شنیده و موقع آن را ندانست علی التقلید نوابی سراید. چنین بندارده که اگر کاله کاسد و متاع فاسد او را رواجی باشد او خود مدر مملکت او امیر دولت خواهد بود.

چون حاجت به احتیاج و ماخولای او را امید علاج نبود، فرموده سلیمان نبی علیه السلام به خاطر آمد: «مَا مَلَاقَاتٍ لَّنِيوَةَ اَسْبَانَهَا بِأَصَبِّ مَن لَقَاوْ زَجَلِي جَاهِلِي رَاضٍ عَن نَّفْسِي». ناچار پریشان گوئی های او را به سع قبول شتودم و در حضرتش موقع عز و پذیرایی یافتم. ناگاه هائف غیبی به عصیان استماع زبان طعن گشود و آیه کریمه «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُرَادِ كُلُّهُ أَوْشَكُ /۳/ کان غنه مشولاً» به گوش جان سرود.

به تدارک مافات صفحه ای [برگزرم. از تواتر و تضافر حکمت های بائنه خداوندی در بود و جودی که حلت ظل اللهی در بر دارد فروماندم. نول یکی از حکما به صفحه خیال دیدار جمال نمود: اگر جهان را جهانیان نباشد جهان آفرین را به جهان حاجت نماند. شاید تفصیل این اجمال راجع به شنختن خداوند متعال باشد، زیرا وجود سلطان از اجل براهین توحید و خداشناسی است، چنانچه هیچ ملکی بی تدبیر و تدبیر پادشاه مختار و مقدر منظم نشود و مهام معاش قوام نگیرد و مواد نمدن فراهم نیاید و وسایل فراغت و آسایش جمع نگردد. البته زمین و آسانی به این بسطت و عظمت بی مدبر و مایر اینگونه انظام نگیرد و جایی که دو پادشاه (در اقلیمی) (۴۱) ننگجد چگونگی با خدای فرد احد سهیم و شریک توان پنداشت که نظام انظام امر خلقت و تکوین و گردش نیلی سپهر برین و تسکین زمین مکین از هم نباشد /۴/ همچنین تصور هر یک از افراد صفات جلال سلطان قادر به معرفت کردگار قاهر برهان قاطع و نوان ساطع خواهد بود. به جمله به وجوب لزوم وجود سلطان که سایه پاک ایزد شان، ملت را پاسبان، دولت را نگهدار است، اقامه اول و برهان نه شیوه فرزانتگان است. چون گاهی کثرت و وضوح خود پرده خفا گردد. از درج تشبیلی خود را معاف نلارم و از حضرت مردان هوشمند عذر خواهم: فیض وجود سلطان نسبت به رعیت و حالت رعیت در استفاضه از وجود سلطان به چراغی ماند که به محظلی درشتایی دهد و جمعی ارباب حرف و صنعت به اضا نور منیر آن چراغ مشغول تکمیل صنایع خود باشند. اگر خدا نخواست آن چراغ که به مثابه وجود فیاض پادشاه است، خاموش (۴۲) گردد. همه آن جماعت از کار خود ماند و حشرات خانه به هیچان آید؛ عقرب کور گزنده خرام نلرو برنده گیر و موش ضعیف /۵/ مصاف بلنگ جوید؛ هر بی سری سری شوی؛ تنهای نازنین بی سر افتد؛ غایت همت مردان به حفظ جان صرف شود. اما با وجود سلطان جانها در امن باشد؛ مالها محفوظ، دلها مطمئن و محفوظ ماند؛ عرضها مصون شود؛ سری بی کلاه نماند؛ کلاه بی سر نیفتد؛ جور و

ستم ناپیدا، عدل و انصاف هویدا گردد؛ بایرها دایره، غامرها عامر آید؛ میدان تجارت و جلب منفعت و ستم گیری در بازار کسب و اکتساب رونق پذیرد؛ لوازم زیست و زندگی و شرایط طاعت و بندگی بر وجه اتم فرهم آید. پس تحصیل نیک بختی و سعادت مندی دنیا و آخرت بالبداهه بوجود سلطان منوط و مربوط شد.

اندروز حکمای عجم بین نکته سراید؛ شهری که پادشاه قاهر ندارد بر سکنی نشایند. به حکم عقل و نقل وجود سلطان نخستین موهبت خداوند متان است. پس مختار و مقتدر و بسوط‌الید بودن همچو وجود نسبت به احوال عموم ملت نافع و مفید است یا سلوب الاختیار / ۸/ و مغلول الباع بودن او؛ که برخی جمهوری خوانند و بعضی امضای اراده سبب ملوکانه را از آرای جزای کونفرس [کنفرانس] و دارالشوری خوانند. یا اینکه کتلتین گفته‌اند: «طاعة السلطان مقرونة بطاعة الله تعالی إقتوا الله بحقیقه و لسلطان بطنانیه عادلاً کان اوجائراً. حکیم دگر گوید: «ووظیفه رعیت اطاعت و نقیاد است بر اوامر و نواهی سلطان نه اعتراض و نکته گیری بر سایه یزدان». از همه این تفصیل معلوم گردد: هرچه بر قوت و قدرت و استقلال سلطان بالاتراد فزاید و رعیت مطیع و متقاد شود و سایل آسایش عباد و امنیت بلاد بیشتر فرهم آید. پادشاه که بالاتفاق سایه رحمت کردگار است و خداوند خود را به بسوط‌الید بودن وصف و سلب مغلولیت از خود فرموده است. بر سایه او نیز انصاف بر آن فرض من نماید و غیر مغلول از حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام مزید این مرام است. برای تبیین متن خیر زینت بخش اوراق آمد / ۷/ : «أثران خلیلان لا یضلع أحدنا الا بالتفرد و لا یضلع الا بالتشارکة و هما الثلک و الزای کما لا یستقیم الثلک بالبرکة لا یستقیم الرأی بالانفراد». یعنی امور سلطنت منضبط نگردد مگر با افراد و استقلال شخص واحد بدون مشارکت آرای دیگر چنانچه مشاوره در امور جامع منافع جمهور نگردد، الا به اتفاق آرای عده مستقیمه. پس شخص سلطان بالطبع عادل و منصف خواهد بود یا خدا نخواست جابر و جائز. با حالت عدل و انصاف در اثبات و فور منافع استقلال و استقرار بین و برهان را محل تلذکار نیست. زیرا که از طبع پاک و نیک خیالی آن وجود تابناک همه خوبی و خوشی زاید و جز توجه بر ترفه حال بندگان خدا نتراود. چنانچه ما بندگان ضعیف او ناتوان از حصول این نعمت عظمای بی پایان برخوردار و از شمول عدل و نصفت بیگرن شکرگذاریم. گزین که سنین سلطنت ناهشاه عادل باذل جوان بخت متجاوز از یک قرن است و به قرن ها خواهد پیوست / ۸/ همگی به فراتر حال از اعیان تا آسیابان از بسیط خوان نوائش بهرمند و از شرط عطفوت و رأفت بی پیاوش شاد و خروستندند. با اینکه زبان عبودیت از ادای شکر این موهبت و فیام به مراسم خدمت عاجز و قاصر است، از آن طرف به قدر هر مگسی در انعام و افضال قصوری توان یافت بلکه به افزایش ظهور آیات رأفت و رحمت یوما فیوما همگی مستنم و زبان‌ها به این بیت مترنم است:

بقیت بقاء الدهر یا کھف اھله  
و هذا دعاء منجریة شامل

در صورت انحراف خاطر سلطان از جاده مستقیمه عدل و انصاف و انصاف به صفات زمزمی جور و اعتنا [اعتنا] که به اخذ و اذخار حطام دنیوی مایل باشد. گرچه این دیدن ناپسند و مذموم و در مقالات کسری انوشیروان مرفوم است: پادشاهی که مال رعیت به ظلم گیرد و خزانه را معمور دارد به کسی ماند که

خاک از بنیان ایران بردارد و پشت بام گل ندود کند / ۹؛ ولی هر چه جمع کند باز ، مصارف مصالح امور دولت و آسایش ملت هنگام ضرورت بالضروره خواهد دشت. وانگهی گیرنده و دهنده را به نظر قنوت باید دید. زانکه هر کس هر چه دارد و به واسطه عنایت شاهه و امنیت حاصله از وجود سلطان به حصول پیوسته، در حقیقه او را اولی به تصرف توان پنداشت. مع ذلک در کتب معتبره به نظر رسیده اگر جور و بیاد یکساله سلطان جائز به کفّه ترازو نهند و مقاسد و مظالم هرج و مرج بکروزه رعیت به کفّه دیگر البته کفّه بی اعتدالی رعیت سنگین تر خواهد آمد. فضیل گوید: «جور السلطان ستین سنه خیر بن هرج سنه واحدی پس ضعف و زوال و انقراض و انحلال دولت را دوست ندارد مگر جاهل ظلم یا فاسق محروم. دعای بقاء طلب استبداد و استغلال پادشاه، به انفراد بر همه طبقات مردم واجب و لازم است و بعضی از علما فرماید: بر استغلال و اجلال سلطان طالب و جاهد شریک، اگر در نگهداری / ۱۰ / و پاسبانی بساط معدلت گسترید در طریق خدمت و عیودیت شاد و شاکر باشید، اگر نه بر وفق رضا خلاف نصالی مشاهده کردید خود را مستحق عقوبت دانید که او سابه خداست. خداوند به استیلاى او شما را به سزای خودتان مبتلا کرده. از اقوال شیعیه و افعال فضیحه خود رجوع و انابا کنید تا خاطر سلطان مایل به عذوفت و احسان گردد. والا همت بلند سلطان حاشاکه مجوز ظلم و طغیان به روزگار زیرستان باشد.

مقصود از آزادی و حریت نه گستاخی و خودسری ملت و کاهیدن شأن دولت است که تابع آرای سخیفه رعیت گردد. اگر آزادی به همین معنی است که تو فهمیده و پستیده و به اقتضای نیکخواهی ملت را اینگونه آزاده و آورده می خواهی پس تعبیر سلطان چیست که ازین قبضی محروم و اسیر و محکوم باشد؟

خشنفا و جعل حمار قبان همه باجان و مهر و مه بیجان

جائی که سلطان آزاد و به حرکت طبیعی قادر و مختار نباشد رعیت ناتوان چگونگی به خیال خود حرکت تواند کرد؟ مقصود از طلب آزادی / ۱۱ / و حریت که در مسالک منتظمه شنیده و حقیقه آن را نلفهیده تحصیل یک معنی کلیه است که اس اساس آن باز راجع به اختیار و اقتدار تائه است نسبت به جمیع نفوس علی قدر مراتبهم. مثلاً: آزادی سلطان اینست که او را در اجرای حکم بحق عاقب و مانع و جای اندیشه و تشویش در بهانه حوی مسایه و مجوار خود نباشد و به اقامه حدود لازمه و ایضای حقوق ملزمه قادر و مضغف و قوی در تحت کلیه یک قانون واحدالسویه مطیع و منقاد باشد و در باب (۲۳) سیاست حکومتی از عفو و انتقام به اقتضای مصالح حایبه و مآب مختیر باشد چنانچه شارع مقدس در تحدید حدود حد فاصلی میان رضیع و شریف نگذاشته ولی در محل خود عفو و اغماض را بنایت ستوده. و حکمای هد گفته اند: «انک ان لخطی فی العفو فی القوی فی القوی من ان لخطی فی القوی فی القوی» و همچنین آزادی



رعیت آن است که بر جان و مال و عرض و میال خود مالک و بر سکنی و مقام در هر نقطه زمین مجازا در اختیار نوکری / ۱۲/ و رعیتی مختار و در اتخاذ حرفت و صنعت برای کسب و اکتساب به اراده طبیعی خود مطلق العنان باشد. و را عبد رق و از مال خود محجور ندانند و به شغلی که مکره طبع اوست مجبور ندارند. و در مقام تظلم و ادخواهی او را حاجب و مانع نباشد تا دست تعدی انویا از ضعفا کوتاه شود و روزبه روز بر آبادی مملکت بمداد نفوس فزاید.

هرکه اطلاع از علم تاریخ و سیر دارد، داند که تکمیل و تربیت و ترقی ملت در حال صاحب رأی و هوشمند و سران سپاه مقدم و هنرمند و کارهای اهم و فتوحات معظم در هر جزو زمان، هنگام قوت یکی از سلاطین مختار و مختدر جلوه و بروز داشته و به کارهای خیلی صعب و سخت همت مردانگی و فنزرت گماشته از پیش بر نهانند نه در ایام فترت و ضعف سلطنت. چه خوب گوید حکیم جهان دیده با خرد: «امر سلطنت قوت نگیرد مگر به انتظام لشکر و لشکر منتظم نشود مگر به بذل مال و مال جمع نگردد مگر به گرفتن خراج و خراج گرفته نمی شود / ۱۳/ مگر به آبادی مملکت و مملکت آباد نگردد مگر به آسایش رعیت و رعیت آسوده نشود مگر به اشاعه عدل و عدل شایع نمی شود مگر به قوت سلطنت». از این دور تسلل بی حرف خرابی دانست که بعد از مثبت خداوندی عظم سلطانه حصول جمیع کارهای اهم و عمده به همان قوت و قدرت و استقلال سلطان اتحصار دارد. والسلام علی من اتبع الهدی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 مرکز چاپ و انتشارات  
 تهران

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- راجع نارمن شارب، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی (شیراز: شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی، ۱۳۴۶)، ص ۲۳.
- ۲- سیدعلی مزید ثانی، استاد و کلام‌های تاریخی تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۴۶، ص ۳۴۰.
- ۳- ملا جلال‌الدین محمد سنجم بردی، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدیا (تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۶)، ص ۳۲.
- ۴- عبدالرزاق مفتون دنبلی، مآثر سلطنتیه، به اهتمام غلامحسین صدری افشار (تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱)، ص ۱۱۹۰. هدایت در محرویت شاه در امور سلطنتی می‌نویسد: «... جز او [فتحعلی شاه] بر لشکر و کشور حکم کسی روا نبود. میرزا محمد شفیع مارندران‌بی که دیری با تدبیر و ریاضی‌کار در رکاب آن شهیار خدمت نمی‌کرد، قدرت بر توسط احدی و تسلط بر عزل پست‌تر ملازمی نداشت. عزل و تدبیر شاه خود از همه علا بیشتر بود. مع هذا هم در بعضی اوقات با حاضران مشاورت می‌فرمود تا مراتب عقل و کجاست و کذب و صداقت هرکس را تجربه و آزمون کند...» نکت: رشادلیحان هدایت، روضه‌الصفای لاصری، ج ۹ (تهران: خبام - پیروز، ۱۳۳۱)، ص ۲۴۹۱ از نوشتن علی‌خان ظهیرالدوله، داماد ناصرالدین شاه. جانشین صفی‌علیشاه، که از عزل امین‌السلطان صدر اعظم به دستور مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۴ ق. باخشنود بوده است، چنین سفاد می‌شود که پذیرش حکم، عقل کل بودن شاه امری تکلیفی بوده است. وی می‌نویسد: «... هیچکس را در برابر حکم نافذ پادشاه... مجال گفتگو و چون و چرانیست... تکلیف توکرهای شاه دوست این است که بگوئیم البته عقل شاه بر سایر عقول رحمان دارد و بیش و دانش او از تمام ماها زیادتر است...» نکت: علی‌خان ظهیرالدوله، تاریخ بی‌دوغ در وقایع کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار، با مقدمه نورالدین چهاردهی (تهران: انتشارات شرق، ۱۳۶۲)، ص ۷۰.
- ۵- میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی، جهادیه، با مقدمه جهانگیر آثم‌مقامی (تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، تجدید چاپ از روی چاپ سال ۱۳۴۴ ق.)، ص ۵.
- ۶- سان، ص ۲۸-۲۷.
- ۷- سید عبداللطیف خان شوشتری، لطف‌العالم و دین‌کلمه، به اهتمام مسعود مؤسسه (تهران: طهوری، ۱۳۶۳)، ص ۲۸۴.
- ۸- ام ژوبر، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه محمود مصاحب (تهران: چهر، ۱۳۴۷)، ص ۲۱۷.
- ۹- مخالفت محمد علی میرزا و بیامونیان او با شروطیت، که سرانجام به تخریب اساس آن منجر شد، و نیز مخالفت حیح نایل نوحی از علما در سراسر کشور به ویژه شیخ شهید فضل‌الله نوری از جمله علل این امر است. خدیت با مجلس قانونگذاری از همان روز نخست تشکیل مجلس آغاز گردید. سید محمد مجتهد طباطبایی در سخنرانی گشایش مجلس می‌گوید: «ملتضت بانید که جمعیت کثیری در داخله و خارجه بر خدیت این مجلس و بر هم زدن این اساس کسر نامردی به میان بسته‌اند... وضع شهر را من خیلی شلوغ و درهم می‌بینم و هر روز و هر شب در هر گوشه شهر آشوبی است...» نکت: مذاکرات مجلس در دوره اول تقنینیه مجلس شورای ملی (تهران: ابن سینا، [بی‌تا])، ص ۱۶. شیخ فضل‌الله نوری صرف نظر از حصرهای اولیه، قانون اساسی را ضلالت‌نامه و اساس آن را «حرام تشریفی و بدعت در دین» و

پدید آورندگان مشروطیت را از طایفه خاله و حامیانش را مردمان فاسدالعقیده و فاسد العمل... و بعضی ظاهر الصلاح، ها می دانست. نک: شیخ فضل الله نوری درباره حرمت مشروطه، رسائل مشروطیت (۱۸ رساله و لایحه درباره مشروطیت)، به کوشش دکتر غلامحسین زرگری نژاد (تهران: انتشارات کوبر، ۱۳۷۴)، ص ۱۶۰-۱۵۸ و ۱۶۶.

۱۰- سید احمد کسروی می نویسد: ... درباره خودکامی (استبداد) ما با اروپاییان هندرم می بردیم. بلکه خودکامگی در کشورهای شرقی سخت تر از اروپا می بود از این رو ما پیروی نمودیم و مشروطه با دموکراسی را گرفته در کشور خود روان گردانیدیم. نک: سید احمد کسروی، دروازه سیاست (تهران: کتابفروشی پایدار، ۱۳۴۰)، ص ۱۰۳.

۱۱- مهدقلی خان هدایت که سرکوبگری جشن خیابانی به نام او ثبت است از دوسین سال پیروزی جیش مشروطه (۲۶ محرم ۱۳۲۶ ق. ۹ اسفند ۱۲۸۶ شمسی) تا شهریور ۱۳۱۲ شمسی در نش کابینه مقام وزارت علوم، عدلیه، فواید عامه و تجارت) داشت و در دو کابینه آخر هم رئیس الوزرا بود. نک: دولت های ایران از میرزا ناصرالله خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی، براساس دفتر ثبت کابینه های نخست وزیری (تهران: سازمان چاپ و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۱۵۶-۳۰. وی که ظلم و جور بی حساب، را عامل پدید آوردن انقلاب، (به تعبیر او در جایی «پنجاهه») و «قانون» را چاره آن می داند، به نقش مجری و اهمیت اساسی قاتل است و معتقد است که انقلاب «سراب» است و مردم «تشنه گانی» هستند که «قائدانه» ایشان را ببدان سو می کشاند.

چون به دوران ظلم و جور بی حساب	می کشاند نسوم را در انقلاب
چاره قانون است در این حرف نیست	لیکن نباید دید مجری تو کجست
مجری از بوده است او مردی تمام	نسوم سرخورده بوده از سرام
ورنه آخر از سرام بی نکت	بود سواهی تو پشیمان تر ز سنگ

\*\*\*

من مثل گویست تا چه بود انقلاب	در بن صحرای گم: در نظر تو سراب
هان بگذر و انقلاب راه دگر ساز کن	راه نکامل بجو باب خرد ساز کن
هرچه کسی انقلاب بر سر این نفس کن	تا تیران از فساد کد همی بیخ و بن

\*\*\*

آنکه داند چاره را در انقلاب	اوست نقش و نقش خود بیند در آب
او تسو را از دور بسناید سراب	حد نو بدت همی دهد کانه جاست آب
می رری تا نرسکتی لب را از آب	آب گسردد دور از سو با شتاب
سوده ملت یکی تشه است هان	تا سرباش می برد این قاتدان
چون رسید آنجا که آتش می نمود	دور گردد آب از چشمت چو رود
آب خواهی از سراب ای مرد هوش	تشنه گردی درین وادی نکوش

نک: مهدقلی خان هدایت (مخبر السلطنه)، لفظه مخبری یا کاربیکاری (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳)، ص ۲۲-۲۱ و ۴۹۵، ۴۹۴.

۱۲- میرزاده عسفی می گوید:

این کلاه کهن خراب می باید کرد	این شهر به خون خراب می باید کرد
آزاده از انقلاب اول شد حذف	سار دگر انقلاب می باید کرد

نک: کلیات میرزاده عسفی، به کوشش سیدهادی حائری کوروش (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۷۳)، ص ۵۴۴.

۱۳- عبدالرزاق بیک دلیلی، منشی نایب السلطنه عباس میرزا، می نویسد: «این طرفه که اگر پیش از این یکی از اهل ایران بکسی از اهل فرنگ را درین بلاد می دید، از وضع و هیأت و لباس ایشان تعجب می کرد و اهل ایران نمی دانستند که فرنگ چند قراتل است و مسالک ایشان در چه سمت است و پایتخت هر یک کجاست. در این عهد عزیز و دولت

روزافزون از بکساله و شش ماهه راه از جماعت ادگلس و فرانسه و روس از طرف هندوستان و اسلامبول و غیرها یا اشیای قبیله و اجناس غریبه به دربرگیری مدار تردد می‌نماند و تحف و هدایای خود را از نظر اشرف می‌نگراند و مورد عنایت و مطرح الثفات و احسان شاهان می‌شوند. زیرگان [کذا] و کارگذاران دربار از کار و کردار جمیع طوایف ایشان استحضار حاصل کرده‌اند... نکت عبدالرزاق مفتون دلی، پیشین، ص ۱۴۲.

۱۴- عبدالرزاق مفتون دلی، پیشین، ص ۱۰۱. از قتل قول‌هایی که از عباس میرزا شده است چنین برمی‌آید که داستان زندگی بطور کبیر در لندینه او تأثیر عمیقی گذاشت بوده است. ژورنل از زمان او می‌نویسد: «باجنی حرف بز یا سن، بازگویی که برای بیدار کردن ایرانیان از خواب غفلت چه باید کرد؟ آیا مانند زار روسیه که تاج و تخت خود را ترک گفت به باز دید شهرهای شما آمدن هم باید ایران و تمام این دستگاه قدرت را ترک کنم؟... نکت: پ. ام. ژورنل، پیشین، ص ۲۱۷.

۱۵- میر عبداللطیف خان شوشتری، پیشین، ص ۲۷۶ و ۲۷۹.

۱۶- میر طائی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، به کوشش حسین خدیو جم (تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۲)، ص ۲۴۲.

۱۷- میرزا ملکم خان، «کلمات منجبه»، مجموعه آثار میرزا ملکم خان، تدوین و تنظیم محمد محیط طباطبایی (تهران: انتشارات علمی، [بی‌تا])، ص ۱۸۰. میرزا فتحعلی آخوندزاده تحت تأثیر افکار میرزا ملکم خان در ۸ نوامبر سال ۱۸۷۵ در رساله «در باره یک کلمه»، که پس از مطالعه رساله «یک کلمه»، میرزا یوسف خان به تحریر درآورد، نوشت: «... اجرای عدالت و رفع ظلم در صورتی امکان‌پذیر است که... ملت... خودش صاحب بصیرت و صاحب علم شود و وسائل اتقان و یک دلی را کسب کند. بعد از آن به عالم رجوع کرده بگوید: از بساط سلطنت و حکومت گم شو! بعد از آن خودش مطابق اوضاع زمانه قانون وضع نماید و کوششی تسبیح بنویسد و بر آن عمل کند...» نکت: میرزا فتحعلی آخوندزاده، «در باره یک کلمه»، مقالات، گردآورنده باقر مؤمنی (تهران: انتشارات آوا، ۱۳۵۱)، ص ۱۰۲.

۱۸- میرزا ملکم خان، «کتابچه فیسی با دفتر تنظیمات»، پیشین، ص ۶-۱۴.

۱۹- روزنامه قانون، ش ۲۶ ص ۷. نکت: میرزا ملکم خان، روزنامه قانون، به کوشش و مقدمه همناطق، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱.

۲۰- همان، ش ۳ ص ۳.

۲۱- همان، ش ۵ ص ۱۱ سابقه چنین تفکری به زمن فتحعلی شاه (عبدالرزاق مفتون دلی، پیشین، ص ۱۳۶) بازمی‌گردد و در طول دوره قاجاریه نمونه‌های متعدد دارد. از آخرین نمونه‌های آن می‌توان به بیانات سید عبدالله بیهانی و اسدالله میرزادر مجلس شورای ملی اشاره کرد. نکت: مذاکرات مجلس در دوره اول قنینه مجلس شورای ملی، تهران: ابن سینا، بی‌تا) ص ۲۶۰.

۲۲- روزنامه قانون، ش ۲۱ ص ۶ و ش ۲۳ ص ۳ و ش ۲۸ ص ۳ و ش ۲۹ ص ۳.

۲۳- همان، ش ۱ ص ۳ و ش ۹ ص ۱

۲۴- همان، ش ۱۸ ص ۱.

۲۵- همان، ش ۴ ص ۲ و ش ۵ ص ۲.

۲۶- همان، ش ۱ ص ۲.

۲۷- همان، ش ۱۱ ص ۲.

۲۸- همان، ش ۲۱ ص ۳.

۲۹- همان، ش ۱ ص ۱. از جمله پیشگامان مبارزه با شکر مشروعیت الهی شاهان در این دوره برخی از علمای شیعه بوده‌اند. برای اطلاع بیشتر از نظر مجتهدان و متفکران شیعه موافق و مخالف نگاه کنید به: عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بودا و فکری غرب، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۱۷)، فصل هشتم و نهم و آدیت، اپنولوژی نهضت مشروطیت ایران، (تهران: پیام، ۱۳۵۶)، ص ۲۰۴-۱۹۵. نظریه سیاست مطلقه.

۳۰- اولین گزارش از حرکت جمهوری خواهی در عصر قاجاریه به زمان مرگ محمدشاه (شوال ۱۲۶۶) باز می‌گردد. جهانگیر میرزا می‌نویسد: در هنگام مرگ محمدشاه ... جمعی از خودخواهان بر سر میرزا نصرالله صدرالمنالک اجتماع کرده کنکاش می‌نمایند که باید دولت ایران را جمهوری نمود و امورات دولتی را منوط به مصلحت دید. جمعی باید ساختن نکت: جهانگیر میرزا، تاریخ نو، به اهتمام عباس اقبال (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۲۷)، ص ۱۳۱۷. عباس میرزا ملکه آرا- برادر سعیدی ناصرالدین شاه- از میرزا نصرالله اردبیلی مکتب به صدرالمنالک که معلم محمدشاه بود با صفت پسر خبیث یاد می‌کند و می‌نویسد که او طی مدت زمان بعد از مرگ محمدشاه تا آمدن ناصرالدین شاه به تهران که دو ماه به طول انجامیده است منصب وزارت مهند عیاری داشته و در آن مدت خیانت‌ها کرده است. ولی از نوع خیانتش سخنی به میان نیاورده و حرفی از جمهوری خواهی او نیز نزد، است. نکت: شرح حال عباس میرزا ملکه آرا، به اهتمام عبدالمحسین نوایی (تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۵)، ص ۱۱. محمدتقی لسان الملک سپهر هم پیمانان صدرالمنالک را نام می‌برد ولی اعتراض ایشان را متوجه حاجی میرزا آسائی می‌کند که مایل به گردن نهادن به وزارت او نبودند و اشاره‌ای به جمهوری خواهی آنان ندارد. نکت: محمدتقی لسان الملک سپهر، شرح التواریخ سلاطین قاجاریه، ج ۳. به اهتمام محمدباقر بهبودی (تهران: کتابفروشی املاویه، ۱۳۸۵ ق.)، ص ۱۵۱-۱۵۰. گزارش دیگر از جنبش جمهوری خواهی به زمان قتل ناصرالدین شاه مربوط است با نام اسلام کرمانی می‌نویسد: ... آقا سید حسین خواهرزاده شیرالسلطنه ... معروف به سید حسن صاحب الزمانی ... با حاج میرزا احمد کرمانی قبل از قتل ناصرالدین شاه به طرف همدان مسافرت کردند. زمانی که خبر قتل ناصرالدین شاه به آنها رسید شوری به سر آنها افتاد و مردم را دعوت کردند به جمهوری. لذا آنها را گرفت آوردند به طهران، در انار شاهی محبوس شدند تا آنکه مرحوم حاجی شیخ هادی نجم آبادی از آنها توسط کرد. مظفرالدین شاه گفت اگر این دو ضرر را هر کس تحمل قاجاریه را از روی زمین بر می‌دارند، چون جناب حاج شیخ هادی در استخلاص آنها اصرار کرد آقا سید حسن را رها کردند ولی حاج میرزا احمد بیچاره در همان محس مرحوم شد. نکت: ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱ به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۵۷)، ص ۱۱۱. گزارش‌های دیگر حاکی از آن است که در این دوره جمهوری خواهی نوعی اتهام به شمار می‌رفته است. ناظم الاسلام کرمانی درباره سید محمد طباطبائی می‌نویسد: ... جنابش را منتهم نمودند به این که جمهوریت را طایفه و قلوبیت سلکت را مایل ... نکت: همان، ص ۶۳. درباره گزارش‌های دیگر از جمهوری خواهی و اتهاماتی از این لیل نگاه کنید: خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیدالله گلکار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ص ۳۵۲-۳۸۳-۵۵۲. بلا هم در سال ۱۲۸۲ ق. عدای از دانشجویمان اعرافی به فراسه را به این بهانه که «آنها» که در فرانسه تحصیل نموده و تربیت می‌شوند جمهوری پرست و بی‌دین خواهند شد به ایران بازگردانده بودند. نکت: فریدون آدب، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت (تهران: انتشارات سخن، ۱۳۴۰)، ص ۱۸۶.

۳۱- طرفداران فعال سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا طکم خان را چنین خطاب می‌کردند و اینان غالباً تحت مراقبت و پیگرد بودند.

۳۲- از آن زمان که فضات و مشایخ و سادات و مجتهدین را عبرت دین دامن گیر گشته با یکدیگر اتفاق گزینده و راه سرای گریبایدوف برگرفتند، و به جهت رعایت دین حرمت دولت را فراموش کردند. و خطاب به شاهزادگان و امرای اعرافی از جناب فتحعلی شاه صریح گفتند که اگر دولت به خلاف رأی ما فرمان دهد جمهوراً از پادشاه روی برتاییم و با او نیز مدافعه کنیم. (رضاللیخان هدایت، پیشین، ج ۹، ص ۷۱۰-۷۰۸). تا زمانی که جلودار جنبش معروف به تباکو شدند و دکتر فوریه درباره ایشان نوشت: امروز اختیار به کلی در قبضه آخوندهاست. نکت: فوریه، سه سال در قریبای ایران، ترجمه عباس اقبال (تهران: علمی، ۱۳۲۶)، ص ۲۳۱ و اعتماد السلطنه نوشت: «آفرین بر قلم جناب میرزا که بیشتر از مرتزقه دولت اثر درده، نکت: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، خنده و فهارس از ایرج افشار (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷)، ج ۴، ص ۷۹۱. و تا بعد، علما شش اساسی در امور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه داشتند و در

جهت‌دهی حرکت‌ها، اعم از مخلف و موافق حاکمیت، بسیار تعیین‌کننده بودند.

۳۳ و ۳۴- نک: فردون آدمیت، *ابدولولوی نهضت مشروطیت ایران*، ص ۲۰۴-۲۰۳.

۳۵- میر عبداللطیف خان شوشتری می‌نویسد: «ایرانیان که بالذات ساع خاصیت و بالعرض رسم طینت‌اند آسان‌گردن به فلاة فرمان اسدی در نیارند، خاص با مردم بیگانه، خصوص با تحلف مذهب فرع‌مباری را روا ندارند و تسلط شیرمذهب یا حیانتان جمع نشود...» نک: میر عبداللطیف خان شوشتری، پیشین، ص ۱۷۰ مورس در کو تریونه در کتاب *سلاطین به ایران می‌نویسد*: «کسی که از علاقه ایرانیان به حفظ آداب و رسوم قدیم خود اطلاع داشته باشد می‌فشد که تغییرات تازه چندتر به چشم مردم ناگوار است...» نک: عبدالهادی حائری، پیشین، ص ۳۱۴.

۳۶- میرزا ملکم خان، *نوم و یضلمه*، پیشین، ص ۱۷۲.

۳۷- این رساله با شماره کارت ۲۵۳۸ و شماره تحویل ت ۳۰ (۵۷) در سازمان اسناد ملی ایران نگهداری می‌شود. ابعاد متن رساله ۵/۱۲/۵. ۵/۵. متن بیشتر است در ۱۳ صفحه و هر صفحه ۱۲ سطر با خط نستعلیق شکسته؛ اینجانب افزوده‌های به متن را داخل [ ] قرار داده و هر نوع حذف یا اصلاح را در قسمت ارجاعات توضیح داده است.

۳۸- میرزا ملکم خان در معنی «سیولیزاسیون» از قول جان استوارت میل می‌نویسد: «انسان... باید متصل طلب ترقی باشد و ترقی بدون آزادی خیال امکان‌پذیر نیست و نتیجه ترقی را در این روزگار سیولیزاسیون می‌نامند. سیولیزاسیون نقطه عمومی است که حسن آن جمیع صنایع و قنون و اقتدار دولتی و آسایش ملتی و امثال این‌ها از اتواع و اقسام شروط مدنیت مندرج و مفهوم است...» نک: میرزا ملکم خان، *مطلع آزادی*، پیشین، ص ۱۷۷.

۳۹- با توجه به اینکه در جایی از رساله نوشته شده است: «کنوز که سنین سلطنت شاهنشاه عادل باذل جوانبخت متجاوز از یک قرن است، باید تاریخ تحریر رساله حدوده نیمه دوم دهه ۱۲۹۰ ق باشد. زیرا بر اساس منابع عصر صفوی و قاجاریه یک قرن برابر سی سال برده است. نک: اسکندربیک ترکمان، *عالم‌آرای عباسی*، جلد ۲، با مقدمه ایرج افشار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰)، ص ۸۱۷ و رضاقبیخان هدایت، پیشین، جلد ۹، ص ۶۳۹. هر چند ناصرالدین شاه را که چند روز کمتر از پنجاه سال سلطنت کرد، «ذوالقرنین» گفته‌اند. *انسان و مطالعات فرهنگی*

۴۰- اصل ۷۰، اسامه دارد.

۴۱- از هاشمی.

۴۲- اصل: خواشوش.

۴۳- اصل ۷۰، اسامه دارد.